



بعد از ظهر یکی از روزهای
فصل پاییز وقتی از خواب بیدار شدم
به سمت پنجره رفتم .
پنجره را باز کردم آسمان تیره بود ،
مادر گفت : هوا آلوده شده است ،
من ناراحت شدم و دعا کردم ،
کاش باران بیارد و هوا تمیز شود .
در این هنگام مادر گفت : تا
شما دستهایت را بشویی
که میکروبهایش از بین بروند ،
من هم برایت عصرانه می آورم . بعد از آن ،
تمرین های اعداد دورقمی
کتاب کار ریاضی را حل کردم و
از خدا به خاطر یادگیری
درس های جدید سپاس گزارم .